

ان تَصِلَ مِنْ قَطْعِكَ وَتَعْلَمَ مِنْ حَرْمِكَ وَتَعْفُ عَنْ ظُلْمِكَ وَتَهْدِيَ الْغَلَّتْ فَوَافِقُ كَثِيرَةٌ
 سبب نزول آن سوره آن بود که چون وحی آمد به مصطفی صلی الله علیه و سلم اظهار
 کردین خود را و خدیجه و ابی بکر و علی رضی الله عنهم ایمان آوردند و نماز گزاریدند
 پیدا کردند که از آن گشتند محمد دیوانه است می سجده و تعالی این سوره فرستاد
 و سه سو کند یاد کرد که محمد دیوانه نیست بل برگزیده من است و مخصوص است
 با تمام عالم و اخلاق کرام و اجرام نصیب درویش است که همچون باغی خوش
 و بارکش همچون تلم کسور قلب باشد تا مظهر علوم مسطره و عیون مستوره گردد
 و دیوانه و ابر بر سوم اهل دنیا فروود نیارد خاموش شود با بی و صافی و آفتاب
 تازد و بر خیزد گوهر شوی آیین چون نذارم با خلائق انقی خلق پندارند که ما دیوانه ایم
 و جز لغای مولی تعالی هیچ چیز طلب با و نباشد تا مشرف شود بسیر فی اللذکر آن
 مستجابی نیست هرگز غیر مطلق غیر محمد و محمدیان را نیست که بر سر مدی بسیر و سلوک
 در صفات و ذات صمدی در آخرت مشغول باشند مکنس املی که از حین حضرت
 باشد که حطام دنیا قناعت کرده باشند و ازین سیر و سلوک محروم باشند من کان
 فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیل الله اجعلنا من الواصلین اللذکر
 مستقبض بس زود یعنی نوای محمد و بصیرت و پند آن کی که شراب دوانی

و بدانند که با ای حکم که ای شما المفقون دیوانه است و کل ما از ایست
 یا مقنون یعنی فقون باشد و فقون ضنونست و معنی آن باشد که زود بود که بدانی
 تو و ایشان که کدای شما دیوانگیست یعنی دیوانه ایشان ندانند تو نصیب درویش
 ایست که در اینجا رنگارنگ جمع کند تا جزا ایشان حق تعالی بدید که گفتم که بوسه
 عارفان از رود بار منکران آب مجزود منکر که ز نو میدی که بدید کنای آن بنده را
 او سازه آن لغت سنای را ادرت منک هو اعلم کبرستی که پروردگار تو دانست
 بهمن ضل با کسی که گراه شده است عن سبیل الله از راه راست و در حق که حق تعالی
 پیدا کرده است و هو اعلم و ضای تعالی دانست با ای مقتلین مکنس که گراه
 راست یافته اند الا هتداه راه راست یا فتن یعنی جسم قدم دانسته است که گراه
 خستیا رفوا هر کرد و بدو رخ خواهد رفت و گراه راست را قبول خواهد کرد و نوشت
 خواهد رفت سخن بر هر سبب معنی شیخ عبدالقادر رضای رحمه الله که از روز
 آخر ترسند عبدالقادر و ز اول ترسید همه از ترسند و عبدالقادر خود که
 از تو بکی دیدم و از خود بدی قلا تطع چون کار چنین است که شنودی پس جان
 برداری مکن للکدایک دروغ گو یا را و کافرا و ابراد ایشان کار کن
 چون کار کافران گشتند ای محمد درین مادی و تاسا می کن تا ترا از (سید مرتضی)